معرفت شماره 101 - ارديبهشت 1385

رجعت امكان و ضرورت آن از ديدگاه عقل و نقل

صديقه نيك طبع

اشاره

اعتقاد به «رجعت» يكي از مسلّمات مذهب شيعه و مميّزات آن از ديگر فرق اسلامي است كه از زمان پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)مورد توجه و تأكيد بوده، اما در عين حال، با مخالفت ها و انكارهايي نيز مواجه شده است، تا آنجا كه حتي برخي وقوع آن را غيرممكن مي دانند.

اين مقاله با هدف تأكيد بر اهميت عقيده به رجعت و پاسخ گويي به شبهات مخالفان، با استفاده از كتب فلسفي، كلامي، تفسيري و روايي و بهره گيري از نظريات فيلسوفان و متكلّمان اسلامي ـ اعم از شيعه و سنّي ـ نگاشته شده است. و با ارائه ادلّه عقلي و نقلي بر امكان و ضرورت رجعت، به ذكر مواردي از وقوع رجعت در امّت هاي پيشين پرداخته و اثبات كرده است كه رجعت نه تنها امتناع عقلي ندارد و مخالف سنّت حكيمانه خداوند در جهان آفرينش و مخالف كتاب و سنّت پيامبر و ائمّه اطهار(عليهم السلام) نيست، بلكه ضرورت حتمي عقلي دارد.

مقدّمه

اعتقاد به «رجعت» يكي از مسلّمات قطعي شيعه است1 كه از سوي ائمّه اطهار(عليهم السلام) بر ضرورت اعتقاد به آن و حتمي بودن وقوعش تأكيد فراوان شده است. در اهميت آن، همين بس كه امام صادق(عليه السلام)مي فرمايد: كسي كه ايمان به رجعت ما نداشته باشد از ما نيست.2

به رغم تأكيد پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، ائمّه اطهار(عليهم السلام) و علماي اسلام در طول تاريخ تشيّع، برخي از مسلمانان به دليل فاصله گرفتن از قرآن و سنّت، اظهار مي دارند كه اين عقيده از جعليات عبداللّه بن سبا است و شيعه را متهم به عقيده به «تناسخ» مي كنند.3 برخي ادلّه نقلي را ضعيف مي شمارند، گروهي آن را مخالف اصول عقلي مي پندارند و عده اي نيز به دليل مقايسه قدرت الهي با قدرت بشري و داشتن بينش محدود مادي، آن را امري بعيد مي شمرند.

اما عقيده به رجعت يك مسئله عقيدتي4 و از جمله حوادث شگفت زمان ظهور حضرت مهدي(عليه السلام)است،5 اگرچه مخالفان دلايلي عليه آن اقامه كرده اند. براي اثبات مطلب، در اين مقاله به روش منطقي، موضوع تحليل مي گردد و با هدف تبيين جايگاه و اهميت عقيده به آن، به اشكالات وارد شده پاسخ گفته مي شود. بدين روي، نخست به بررسي معناي «رجعت» و سابقه و اهميت آن مي پردازيم و سپس با ارائه دلايل عقلي و نقلي، امكان و ضرورت آن را اثبات مي كنيم.

معناي لغوي و اصطلاحي «رجعت»

در لغت «رجعت»، مصدر مره از ماده «رج ع»، و به معناي يكبار بازگشت است6 و در اصطلاح علم كلام، بدين معناست كه گروهي از مردگان، مقارن با قيام جهاني حضرت ولي عصر (عج) و پيش از برپايي رستاخيز، به دنيا باز مي گردند.

زمان رجعت

روشن است كه زمان دقيق رجعت را با ذكر سال و ماه و روز آن نمي توان معلوم كرد،7 اما به طور كلي، بر اساس آنچه از روايات و كلمات علما به دست مي آيد، پيش از رستاخيز و در زمان حكومت حضرت مهدي(عليه السلام) اتفاق مي افتد.

سيد مرتضي در اين باره مي گويد: آنچه شيعه به آن اعتقاد دارد اين است كه خداوند هنگام ظهور امام زمان(عليه السلام)گروهي از شيعيان را، كه از دنيا رفته اند، به دنيا برمي گرداند.8

رجعت كنندگان

رجعت تنها شامل عده قليلي از انسان ها مي شود، نه همه آن ها. امام صادق(عليه السلام)در اين باره مي فرمايد: رجعت عمومي نيست، جنبه خصوصي دارد; تنها گروهي بازگشت مي كنند كه ايمان خالص يا شرك خالص دارند.9

بنابراين، رجعت فقط به گروهي از سردمداران و رهبران ايمان و كفر اختصاص دارد; چنان كه در بعضي از روايات، به رجعت تمامي انبيا از حضرت آدم تا حضرت خاتم(عليهما السلام) و رجعت حضرت علي و امام حسين(عليهما السلام) و شهداي كربلا و رجعت يزيد و اصحاب او اشاره شده است. براي نمونه به چند روايت توجه كنيد:

امام صادق(عليه السلام) مي فرمايد: به خدا سوگند! هر پيغمبري را كه خدا مبعوث گردانيده از آدم و هر كه پس از اوست، جميع ايشان را برمي گرداند تا در پيش روي اميرالمؤمنين قتال و جدال كنند و اميرالمؤمنين را ياري نمايند.10

علي بن ابراهيم قمي در تفسيرش از ابن ابي عمير به نقل از ابوبصير از حضرت صادق(عليه السلام) چنين روايت كرده است: حضرت علي(عليه السلام) در مسجد خوابيده بود، پيامبر آنجا بود، علي را بيدار كرد و فرمود: «قُم يا دابةَ اللّه.» يكي از اصحاب عرض كرد: اي رسول خدا! آيا ما حق داريم يكديگر را به اين اسم بناميم؟

پيامبر فرمود: نه، اين نام مخصوص اوست و اوست «دابة الارض» كه خداوند فرمود: (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ)(نمل: 82) سپس فرمود: اي علي! در آخرالزمان خداوند تو را در بهترين صورت زنده مي كند و وسيله اي است در دست تو كه دشمنان را با آن علامت مي نهي.11

در احاديث متعدد وارد شده است كه اولين رجعت كننده امام حسين(عليه السلام)است. خود امام حسين(عليه السلام) هم صبح «عاشورا» خطاب به اصحاب خود فرمود: «به خدا سوگند! اگر ما را بكشند، يقيناً بر پيامبرمان وارد خواهيم شد و تا زماني كه خواست خدا باشد در آن عالم مي مانيم. سپس من اولين كسي خواهم بود كه زمين برايش شكافته مي شود و همزمان با قيام قائم ما و رجعت اميرالمؤمنين و زندگي مجدّد رسول اللّه رجعت خواهم كرد.»12

تاريخچه عقيده به رجعت

اعتقاد به رجعت يك اصل اسلامي است كه از صدر اسلام، مورد توجه پيامبر و ائمّه اطهار(عليهم السلام) بوده تا به زمان غيبت كبرا رسيده است. با توجه به مستندات تاريخي، مي توان سه دوره براي اين عقيده در نظر گرفت:13

1. دوره پيدايش (از عصر رسالت پيامبر خاتم(صلي الله عليه وآله) تا سال 95)

در اين دوره، براي اولين بار، رجعت از سوي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) با عنوان «خروج» مطرح شد و در زمان حضرت علي(عليه السلام)، از آن به «رجعت» تعبير شد. در اين مرحله، گرچه از استدلال و نقد خبري نبود و بيشتر مباحث درباره ذكر وقايع و اصل رجعت و رجعت كنندگان بود، اما قايل شدن به رجعت از مختصات شيعه و امامان شمرده مي شد.14

2. دوره رشد و بالندگي (عصر امام باقر و امام صادق(عليهما السلام))

در اين دوره، به دليل موضع گيري هاي اهل سنّت در مقابل عقيده به «رجعت»، ائمّه اطهار(عليهم السلام) با آيات قرآني درباره آن استدلال مي كردند،15 بخصوص در زمان امام صادق(عليه السلام) كه مخالفت با رجعت به اوج خود رسيده بود. در اين دوره، برخي از محدّثان و علماي شيعه در اين خصوص كتبي تدوين كردند.16

3. دوره گسترش و تكامل (از سال 260 هـ.ق تاكنون)

در اواخر دوره دوم و ابتداي دوره سوم، به تدريج، اعتقاد به رجعت به صورت يكي از شعارها و مميّزات شيعه از اهل سنّت درآمد و برخي از نويسندگان اهل سنّت17 هنگام معرفي شيعه، اعتقاد به رجعت را يكي از خصيصه هاي آنان برمي شمردند. در اين دوره، كتاب هاي فراواني در اثبات رجعت نوشته شد كه جامع ترين آن ها كتاب الايقاظ من الهجعة بالبرهان علي الرجعة است كه مؤلف بيش از 670 حديث و دليل و آيه در اثبات مطلوب ذكر كرده است.18

هم اكنون نيز علماي كلام و انديشمندان شيعه در پاس داري از اين عقيده فروگذاري نمي كنند و آن را در كنار ديگر مباحث عقيدتي، مطرح مي نمايند و شبهات را پاسخ مي گويند.19بنابراين، چنين نيست كه عقيده به رجعت امري خرافي باشد و يا دروغ گويان آن را وارد مذهب شيعه كرده باشند.

اهميت رجعت

در منابع اسلامي، بر رجعت تأكيد فراوان شده و با بيانات گوناگون، وجوه اهميت آن را متذكر شده اند كه در اينجا، به مناسبت مواردي ذكر مي گردد:

1. رجعت; تجلّي عظمت و قدرت الهي

برخي از روايات روز رجعت را يكي از روزهاي الهي برشمرده اند. امام صادق(عليه السلام)فرمودند: «روزهاي الهي سه تاست: روزي كه قائم آل محمّد(عليهم السلام) قيام خواهد كرد و روز رجعت و روز قيامت.»20

علّامه طباطبائي درباره ويژگي هاي روز رجعت در ذيل آيه 210 سوره بقره در «بحث روايي» مي فرمايد: «رواياتي كه اثبات رجعت مي كند، گرچه به حسب آحاد مختلف است، ولي همه در اين معنا متحدند كه نظام دنيوي در سير خود، متوجه روزي است كه آيات الهي به منتهاي ظهور خود برسند و در آن روز، تنها خدا عبادت شود; عبادتي كه از شائبه هواي نفس و اغواي شيطان خالي باشد، و در آن روز، كسي نافرماني خدا نكند و جمعي از دوستان و دشمنان خدا به دنيا باز گردند و حق و باطل كاملا ممتاز گردد.»21

2. رجعت; مقام ظهور ولايت

هرچند ائمّه اطهار(عليهم السلام) صاحب ولايتند و ولايتشان پيش از زمان رجعت هم براي بندگان مقرّب و مخلص خدا ظهور دارد، اما در رجعت، ولايت براي عموم مردم تجلّي مي كند.22

3. رجعت; شرط ايمان و از اصول ضروري تشيّع

برخي از روايات اعتقاد به رجعت را از جمله شروط ايمان دانسته و اعتقاد به رجعت را در رديف اعتقاد به معراج و شفاعت، بعث و نشور، جزا و حساب ذكر كرده اند.23

از امام صادق(عليه السلام) نقل شده است كه حضرت فرمود: هر كس به هفت چيز اعتقاد داشته باشد، مؤمن است و در ميان آن هفت چيز، ايمان به رجعت را ذكر كرده اند.24

در روايتي ديگر، ايشان مي فرمايند: اگر كسي به رجعت ايمان نداشته باشد از دايره ولايت خارج مي شود.25

امكان وقوع رجعت

پس از روشن شدن تعريف و اهميت و سابقه موضوع، لازم است به بحث اصلي، يعني امكان رجعت پرداخته شود. در اين قسمت، به تفكيك با ارائه ادلّه عقلي و نقلي (در دو مقام) امكان و ضرورت رجعت مورد بحث قرار مي گيرد. در مرحله نخست، امكان وقوع رجعت اثبات مي گردد و اينكه برگشت مردگان به دنيا پس از رستاخيز، امري محال نيست. در مرحله دوم، ادلّه اي بر ضرورت آن اقامه مي گردد تا ثابت شود كه نه تنها «رجعت» محال نيست، بلكه ضرورت عقلي نيز دارد.

الف. دلايل عقلي امكان وقوع رجعت

1. رجعت امتناع ذاتي و وقوعي ندارد.26 يكي از دلايل امكان رجعت، اين است كه نه ـ في حد نفسه ـ محال و ناشدني است و نه وقوعش مستلزم تناقض و محال است; زيرا ملاك ممتنع بودن يك حادثه اين است كه يا خود از قبيل اجتماع نقيضين يا ارتفاع نقيضين باشد يا آنكه منجر به آن دو گردد، و شيئي كه نه امتناع ذاتي داشته باشد و نه امتناع وقوعي، داراي امكان وقوعي است; يعني علاوه بر آنكه ذاتش ممكن است، وقوعش نيز ممكن است.

علّامه طباطبائي مي فرمايد: «گاهي "امكان" اطلاق مي شود و مقصود از آن اين است كه شيء به گونه اي است كه از فرض وقوعش محالي لازم نمي آيد. اين معناي از امكان، "امكان وقوعي" ناميده مي شود.»27

و در تفسير امكان وقوعي مي نويسد: «"امكان وقوعي" در برابر "امتناع وقوعي" است و بيانگر آن است كه شيء نه تنها امكان ذاتي دارد و ذاتش يك ذات ممتنع نيست، بلكه تحقق و وقوعش نيز محال نمي باشد; يعني هيچ محذوري بر وقوعش مترتّب نمي شود و هيچ محالي از تحققش لازم نمي آيد.»28

بنابراين، چون تحقق رجعت مستلزم هيچ محذور عقلي نيست، از نظر عقل، در شمار حوادث محال محسوب نمي شود.

2. حكمُ الامثالِ في ما يجوزُ و ما لايجوزُ واحدٌ.29 بر اساس اين قاعده فلسفي، دو يا چند مماثل هم و از يك طبيعت و ماهيت، در احكام و محمولات مساوي اند; به اين معنا كه هر حكمي بر يكي از آن ها روا باشد، بر ديگري هم رواست.

با توجه به اين قاعده فلسفي، چون بين «رجعت» و «معاد» از نظر بازگشت انسان به حيات مجدّد و پيوند روح مجرّد با بدن شباهت وجود دارد، بنابراين، همان ادلّه اي كه بر امكان معاد و بعث (حيات مجدّد) در قيامت اقامه مي شود، بر امكان رجعت هم گواه است.

اصولي كه اثبات امكان معاد بر آن ها متوقّف است عبارتند از:

1. حقيقت وجود انسان را جوهر مجردّي به نام «روح» تشكيل مي دهد.

2. روح از بين رفتني نيست و پس از مرگ باقي مي ماند.

3. با مرگ، ارتباط بدن با روح قطع مي شود و حيات مادي متوقف مي گردد.

4. با رستاخيز و معاد، خداوند روح را به بدن بازگردانده، جسم او را حيات مي بخشد.

با توجه به اصول مزبور، اگر احياي جميع مردگان و بعث و حيات مجدّد در قيامت و رستاخيز كبرا ممكن باشد، بنابراين، احياي بعضي از انسان ها با رجعت ـ كه در حقيقت، جلوه اي كوچك از رستاخيز نهايي است ـ نيز ممكن است و امتناع عقلي ندارد.

3. قدرت خداوند مطلق است. با توجه به اينكه قدرت خداوند نامحدود است و نزد او هر امر ممكني آسان است، بنابراين، همان گونه كه او بر آفرينش نخستين انسان ها قادر است، بر برگرداندن مجدّد آنان پيش از قيامت هم ـ كه به مراتب از آفرينش آنان سهل تر است ـ توانايي دارد.

4. ادلُّ الدليلِ علي امكانِ الشيءِ وقوُعه. در فلسفه اسلامي، ضابطه اي است كه مي گويند: «روشن ترين گواه بر ممكن بودن چيزي، تحقق آن است.»30 ما هر روز و هر ماه و هر سال، نمونه ها و مظاهري از رجعت را در عالم طبيعت مشاهده مي كنيم; نمونه هايي مثل بيدار شدن از خواب و سرسبز شدن گياهان پس از خواب زمستاني. حال چگونه ممكن است با چنين مظاهر روشني از رجعت در طبيعت، در امكان آن شك كرد؟

5. انكار رجعت، فاقد دليل است. ادلّه اي كه منكران رجعت اقامه مي كنند استواري كامل و لازم ندارد. بدين روي، مي توان گفت: در حقيقت، ادعاي آن ها بدون دليل است. براي روشن شدن اين مدعا، برخي از ادعاهاي منكران ذكر مي شود و سپس به آن ها پاسخ گفته مي شود تا بي پايگي ادعاهايشان معلوم گردد.

ب. ادعاهاي منكران رجعت

1. برخي مي گويند: عقيده به رجعت ساخته و پرداخته عبداللّه بن سبا است. و اولين بار توسط او مطرح شد، سپس كم كم با گذشت زمان، جزو عقايد اماميه گرديد.31

2. عده اي از منكران رجعت به همانندي رجعت با تناسخ استدلال مي كنند و مي گويند: چون رجعت همان تناسخ است و تناسخ محال است، پس رجعت هم محال است، مگر اينكه مخبر صادقي همچون خدا يا خليفه اي از خلفاي خدا خبر دهد; چنان كه در داستان هاي حضرت موسي و عيسي و ابراهيم(عليهم السلام)و غير ايشان خبر داده است. ولي درباره رجعت، چنين خبري نرسيده و خبرهايي كه در اين باره رسيده ضعيف است. پس استدلال با اين اخبار تمام نيست.32

3. بعضي مي گويند: دليلي بر قول به رجعت وجود ندارد; چنان كه در تفسير روح المعاني آمده است: «و بالجملةِ القولُ بالرجعةِ حسبما تزعمُ الاماميةُ مِما لا ينتهضُ عليه دليلٌ.»33

پاسخ:

پاسخ اشكال اول: اولا، منكران در نسبت دادن چنين سخني به يك فرد مجهول الهويه هيچ مدركي ارائه نداده اند. ثانياً، محققان و پژوهشگران دريافته اند كه عبداللّه بن سبا يك چهره افسانه اي و ساخته و پرداخته سيف بن عمر ـ كه در سده دوم هجري مي زيست و مطالب دروغ بسياري را ساخت و به دست راويان اخبار سپرد ـ مي باشد.34 بنابراين، با توجه به فراواني شواهدي كه اماميه بر رجعت ارائه مي دهند، اعتنا به چنين نسبتي وجهي ندارد.

پاسخ اشكال دوم: اولا، درست است كه «تناسخ» محال است، اما رجعت تناسخ نيست و بين اين دو عقيده، تفاوت هاي فراواني است و آنچه باعث محال بودن تناسخ است در رجعت راه ندارد; زيرا:

1. در عقيده به تناسخ، نفس پس از مرگ به بدن ديگري تعلّق مي گيرد و اين مستلزم «تعدّد بدن براي نفس واحد» است. اما در رجعت، هم بدن يكي است و هم نفس. بدن همان است كه پيش از مرگ مورد تعلّق و تدبير روح بوده و نفس همان نفسي است كه در گذشته مدبّر بدن بوده است.

2. عقيده به تناسخ، مستلزم «تعدّد نفس براي يك بدن» است; يعني به اين بدن، نفسي از طريق تناسخ و نفسي ديگر از مبدأ دائم الفيض تعلّق مي گيرد و اين با درك و جدايي انسان از خويش، كه داراي يك نفس و شخصيت است، منافات دارد.35اما در رجعت، همان فرد از دنيا رفته با بدن خود به دنيا برمي گردد.

3. تناسخ (نزولي) مستلزم «تنزّل نفس از مقام انساني به مقام پايين تر» است; زيرا به حكم لزوم هماهنگي ميان نفس و بدن، نفسي كه هنگام مرگ به پايه اي از كمال رسيده، بايد از مرحله كمال به نقص تنزّل نموده، از فعليت به قوّه بازگشت كند و چون رجوع از فعليت به قوّه محال است، پس تناسخ محال است.36 اما در رجعت، نفس پس از مرگ با همان فعليت هايي كه در زمينه سعادت يا شقاوت كسب نموده است، به بدن دنيوي تعلّق تدبيري پيدا مي كند. پس در رجعت، نه تنها برگشتي نيست، بلكه در راستاي قانون تكامل و حركت استكمالي از قوّه به فعل است;37زيرا درست است كه «بر اثر موت، روابطي كه ضامن تأثير و فعل نفس در ماده بود، مفقود شد و لذا، پس از آن قدرت بر انجام افعال مادي نداشت، [اما] با بازگشت نفس به حال سابق و تعلّق آن به بدن، مجدّداً قوا و ادوات آن را به كار مي اندازد و در نتيجه، مي تواند حالات و ملكات خود را به واسطه افعال جديد به مرحله اي فوق مرحله سابق برساند و تكامل تازه اي پيدا كند، بدون اينكه سير نزولي و عقبگرد از حال كمال به نقص و از فعل به قوّه كرده باشد.»38

4. عقيده به تناسخ مستلزم انكار قيامت و معاد است، اما معتقدان به رجعت هرگز منكر قيامت نيستند.

5. رجعت اولا، همچون احياي مردگان به وسيله حضرت عيسي(عليه السلام)و زنده شدن مقتول بني اسرائيل است كه مي توان از اين موارد به عنوان شاهد بر امكان رجعت ياد كرد، اما تناسخ شاهد و دليلي ندارد.

ثانياً، اگر چيزي محال شد به خبر دادن مخبر راستگو، ممكن نمي شود، و كسي كه به وقوع محال خبري دهد راستگو نيست.39

ثالثاً، اخبار وارد شده در باب رجعت، (بر فرض ضعيف بودن بعضي از آن ها) به حدي است كه درباره آن ها ادعاي تواتر معنوي شده40 و همين تواتر ضعف آن ها را جبران مي كند.

پاسخ اشكال سوم: با وجود فراواني آياتي كه از وقوع چنين رويدادي در گذشته خبر داده و آياتي كه بر وقوع آن در آينده خبر مي دهد و آياتي كه زنده كردن مردگان توسط حضرت عيسي(عليه السلام) را بيان مي كند (به اضافه ادلّه و شواهد ديگري كه در بخش ادلّه نقلي از آن سخن به ميان خواهد آمد) چگونه مي توان ادعا كرد كه رجعت دليل ندارد؟

2. ج. دلايل نقلي امكان وقوع رجعت

1. رجعت در قرآن: در قرآن كريم درباره رجعت، آيات فراواني وجود دارد، تا آنجا كه شيخ حرّ عاملي در كتاب الايقاظ، 64 آيه به عنوان شاهد ذكر كرده است.41 آيه 83 سوره نمل از جمله آياتي است كه بيشتر مفسّران شيعه با استناد به قراين و شواهد فراوان، بر ظهور آن در حشر قبل از قيامت اتفاق نظر دارند. برخي از اين قراين و شواهد عبارتند از:

1. اين آيه با آيات قبل و بعد هماهنگي دارد. در آيه 82 از بيرون آمدن «دابّه» از زمين سخن مي گويد، كه به نظر مفسّران شيعه، خود يكي از علايمي است كه پيش از قيامت رخ مي دهد، و در آيه 87 از نفخ صور سخن گفته شده است. در اين باره هم ترديدي نيست كه نفخ صور پيش از رستاخيز انجام خواهد شد. همچنين در آيه 83 از حشر گروهي از مردم، كه تكذيب كننده آيات الهي اند، سخن گفته شده است.

«ترتيب وقوعي اقتضا مي كند كه اگر حشر فوج از هر امّتي هم جزو وقايع قيامت باشد آن را بعد از مسئله نفخ صور ذكر فرمايد، ولي اين طور ذكر نكرده، بلكه قبل از نفخ صور مسئله حشر فوج از هر امّتي را آورده، پس معلوم مي شود اين حشر جزو وقايع قيامت نيست.»42

2. آيه، ظهور در حشر غير از قيامت دارد. در آيه مذكور مي فرمايد: «از هر امّتي فوجي را محشور مي كنيم»، در حالي كه «حشر در روز قيامت، اختصاص به يك فوج از هر امّت ندارد، تمامي امت ها در آن محشور مي شوند. حتي به حكم آيه (وَ حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً) (كهف: 47) يك نفر هم از قلم نمي افتد.»43

3. مقتضاي محتواي كلي آيات سوره نيز مؤيدي بر مدعاست; در آيات گذشته، از استعجال آن ها در مورد عذاب قيامت سخن گفته و اينكه به پيامبر مي گفتند: چرا اين عذاب ها را كه به ما وعده مي دهي دامن ما را نمي گيرد؟44 از اين رو، در آيه 83 سرنوشت آن ها را مجسم مي سازد، سپس مي فرمايد: (مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا); يعني اين حشر درباره تكذيب كنندگان آيات الهي است. و چون حشر در قيامت، مخصوص گروه خاصي از كفار نيست، بنابراين، حشر، به پيش از قيامت مربوط مي شود.

4. احاديث زيادي اين آيه را به رجعت تفسير مي كند. در اين زمينه به ذكر يك حديث اكتفا مي شود: در تفسير علي بن ابراهيم آمده است كه پدرم از ابن ابي عمير، از حمّاد، از امام صادق(عليه السلام)روايت كرده كه به من فرمود: مردم درباره آيه (يَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّة فَوْجاً) چه مي گويند؟ گفتم: مي گويند: اين آيه درباره قيامت است. فرمود: نه، اين طور نيست كه آنان مي گويند، بلكه درباره رجعت است.45

بجز اين آيه، آيات 6 و 7 سوره نازعات، آيه 6 سوره اسراء، آيه 82 سوره نمل، آيه 214 سوره بقره، آيه 81 سوره آل عمران و آيه 243 سوره بقره را هم مي توان ذكر كرد.

چگونه ممكن است كسي به قرآن معتقد باشد، اما دلالت آن را بر رجعت منكر شود؟!

2. رجعت در روايات: رواياتي كه از معصومان(عليهم السلام) درباره رجعت وارد شده، به قدري زياد است كه بسياري از علما ادعاي تواتر معنوي كرده اند; چنان كه علّامه مجلسي در اين باره مي نويسد: چگونه ممكن است كسي به صدق گفتار ائمّه اطهار(عليهم السلام)ايمان داشته باشد و احاديث رجعت را نپذيرد; احاديثي كه شماره آن به قريب 200 حديث صريح مي رسد كه چهل و چند نفر از راويان ثقات در بيش از 50 كتاب آورده اند؟46

3. رجعت در ادعيه و زيارات: در ادعيه و زيارات رسيده از معصومان(عليهم السلام)در موارد زيادي، از حقّانيت رجعت ياد شده است; چنان كه در فرازي از زيارت «آل يس» مي خوانيم: «و اِنّ رجعتكم حقٌّ لا ريب فيها»47 و در مواردي دعا مي كنيم كه جزو رجعت كنندگان در زمان حكومت حضرت مهدي(عليه السلام)باشيم; چنان كه در دعاي «عهد» از خداوند مي خواهيم در صورتي كه از دنيا رفتيم و امكان درك ظهور حضرت مهدي را نداشتيم و ما را زنده كند تا شاهد دولت صالحه آن حضرت باشيم.48

4. اجماع علماي شيعه بر عقيده به رجعت: علّامه مجلسي مي نويسد: اعتقاد به رجعت در تمام دوره ها مورد اجماع فرقه شيعه بوده است.49 مرحوم طبرسي هم در ذيل تفسير آيه 83 سوره نمل مي نويسد: دليل در رجعت اجماع شيعيان امامي است، گرچه اخبار هم آن را تأييد مي كند.50

به دليل آنكه اجماع نزد علماي شيعه با احراز دخالت قول معصوم در زمره اجماع كنندگان حجت است، شيخ حرّ عاملي مي فرمايد: «چون حديث هاي متواتر از پيغمبر و ائمّه(عليهم السلام) ـ كه دليل بر اعتقاد آن ها به صحّت رجعت است ـ وارد شده است، معلوم است كه معصوم هم در اين اجماع شريك است.»51

بنابراين، با توجه به حجيّت اجماع52 و بناي عقلا و سيره عملي آن ها بر تمسّك به خبر ثقه و كسي كه اطمينان به صدق او دارند،53 مي توان اجماع را دليلي مستقل بر اثبات رجعت به شمار آورد.

ضرورت رجعت

الف. دلايل عقلي ضرورت رجعت

1. رجعت; مقدّمه و زمينه ساز تحقق قيامت: بر اساس مكتب فلسفي ملّاصدرا مي توان گفت: چون رجعت زمينه ساز قيامت است، بايد پيش از قيامت محقق شود. برخي از اصول فلسفي كه در تبيين اين مدعا دخالت دارند، عبارتند از:

1. وجود و هستي داراي مراتب كمال و نقص است.

2. مراتب هستي جداي از يكديگر نيستند، بلكه عالم هايي هستند در طول يكديگر كه با هم پيوند خاصي دارند.

3. حركتِ مراتب، از نقص به كمال است.

4. سير و حركت اين مراتب طولي است; يعني «در سلسله مدارج و معارج كمال، وصول هر درجه از درجات تكامل ملازم سپري شدن درجه قبل است و تمام مراتب سابق به صورت معدّات بايد زايل و فاني گردد.»54

«بنابراين، سه مرحله "ظهور حضرت مهدي (عج)" و "رجعت آل محمّد(عليهم السلام)" و "قيامت" بر يكديگر مترتبند، و تا اوّلي طي نشود، دومي محقق نمي شود و تا دومي محقق نشود، سومي تحقق نخواهد يافت; بدين نحو كه در مرحله ظهور حضرت مهدي(عليه السلام)، بشريت راه سريعي را به سوي كمال طي مي كند، و در مرحله رجعت، با پيدايش ظهورات و انوار و رجوع ائمّه به دنيا، تمام مراحل استعداديه مردم، كه در زمان آن بزرگواران به مرحله فعليت نرسيده به فعليت و تحقق مي رسد، و در مرحله سوم ـ يعني قيامت كه موجب تكامل دو دوره سابق است ـ از دست دادن انيّات و طلوع صفت جلال حضرت كبريايي و مندك شدن هويات و تشخّصات، به ظهور حقيقت در عوالم است.»55

بنابراين، نه تنها وقوع رجعت ممكن، بلكه امري ضروري است تا زمينه تحقق قيامت فراهم شود.

2. ضرورت رجعت به اقتضاي اصل حكمت الهي و فلسفه خلقت: به دليل آنكه همه افرادي كه از دنيا مي روند به مرگ طبيعي نمي ميرند ـ بلكه برخي افراد بر اثر عوامل طبيعي، مثل زلزله، سيل و يا عوامل غيرطبيعي مثل قتل و تصادف و جنگ به «مرگ اخترامي» از دنيا مي روند و تكامل آن ها ناتمام مي ماند و نمي توانيم ادعا كنيم كه اجل آن ها درست در لحظه مرگشان بوده56 ـ از اين رو، حكمت الهي ايجاب مي كند كه با بازگشت نفس به حال سابق و تعلّق آن به بدن، مجدداً قوا و ادوات آن را به كار اندازد تا به واسطه افعال جديد، به مرحله اي فوق مرحله سابق برسد. بنابراين، چون خداوند حكيم است و نقض غرض از حكيم محال است، رجعت ضرورت دارد.

3. كسب كمال حقيقي; موجب ضرورت رجعت: درست است كه آدمي از ظرفيت و قابليت بالايي براي رسيدن به كمال برخوردار است، ولي با وجود حاكمان ستمگر، آن گونه كه شايسته و بايسته است، به كمال مطلوب خود نمي رسد، و چون حكومت حقيقي با تشكيل حكومت حضرت مهدي(عليه السلام) بروز مي نمايد، لازم است زمينه رجعت افرادي كه كمال آن ها تنها در آن حكومت امكان پذير است فراهم شود تا به سر حد كمال برسند. «و يا ممكن است انسان استعداد كمالي را در زماني داشته باشد و بعد بميرد و مجدداً در زمان ثاني براي كمال ديگري مستعد شود و براي استيفاي آن زنده شود، يا اينكه استعداد كمالي كه مشروط به اين است كه بعد از زندگاني برزخي باشد پيدا كند و بعد از حصول آن شرط زنده شود و به دنيا برگردد تا آن كمال را استيفا نمايد.»57

ب. علل و فلسفه رجعت از ديدگاه روايات

در رواياتي كه از ائمّه اطهار(عليهم السلام) در خصوص رجعت وارد شده، به برخي از علل و فلسفه رجعت و نتايج آن اشاره شده كه بعضي از آن موارد عبارتند از:

1. نشان دادن شكوه اسلام و عزّت مؤمنان و ذلّت كافران;58

2. مشاركت در حكومت حضرت مهدي (عج): گروهي از مؤمنان كه ساليان دراز انتظار فرج حضرت مهدي(عليه السلام) را كشيده اند ولي پيش از ظهور آن حضرت رحلت كرده اند، هنگام ظهور، براي ياري ايشان و استمرار حاكميت حق به دنيا باز مي گردند. از امام جعفر صادق(عليه السلام) روايت شده است كه هر كس چهل صبح دعاي «عهد» را بخواند از ياوران حضرت قائم(عليه السلام)باشد، و اگر پيش از ظهور آن حضرت بميرد خدا او را از قبر بيرون آورد، در حالي كه در خدمت آن حضرت باشد.59

3. استقرار حكومت صالحان: گروهي از نيكوكاران به دنيا برمي گردند تا مدتي طولاني بر روي زمين حكومت صالحان را تشكيل دهند.

از امام باقر(عليه السلام) روايت شده است: اول كسي كه در رجعت باز خواهد گشت حضرت امام حسين(عليه السلام) خواهد بود و آن مقدار پادشاهي خواهد كرد كه از پيري، موهاي ابروهاي آن بزرگوار بر روي ديده اش آويخته مي شود.60

4. انتقام از ستمگران و پديدآورندگان واقعه عاشورا: برخي از مؤمنان براي مطالبه حقوق پايمال شده خود از دشمنانشان و گرفتن انتقام از آن ها به دنيا بازمي گردند; چنان كه در روايت آمده است: اول كسي كه به دنيا باز مي گردد، حضرت امام حسين(عليه السلام)است و اصحاب او و يزيد و اصحاب او. پس همه ايشان را بكشند; مثل اينكه ايشان را كشته اند.61

5. رسيدن به درجاتي از ثواب و عقاب: عده اي از كفّار و مؤمنان براي رسيدن به مراتب و درجاتي از ثواب و عقاب به دنيا بازمي گردند. از حضرت باقر(عليه السلام)روايت شده است: «هيچ فردي از افراد اين امّت نيست، نيك باشد يا بد، جز اينكه برمي گردد. اما مؤمن كه برگردد، چشمش روشن شود، و بي دين كه برگردد، دچار عذاب خدا گردد; چنان كه در قرآن مي فرمايد: «عذاب نزديكتر را پيش از عذاب بزرگ تر به آن ها مي چشانيم.» (سجده: 21)62

بنابراين، با توجه به ادلّه عقلي و شواهد نقلي در باب امكان و ضرورت رجعت و وقوع مواردي از رجعت در امت هاي گذشته و ناكافي بودن ادلّه مخالفان، مي توان گفت: عقيده به رجعت حق است و وقوع رجعت حتمي.

ذكر اين نكته ضروري است كه اگر بيان روايات درباره رجعت كنندگان يا علل رجعت متفاوت است ـ مثلا، در بعضي از روايات آمده است: «همه برمي گردند» و در جايي ديگر آمده است: «هر كس كه قبل از اجل حتمي كشته شده باشد» و در جاي ديگر آمده است: «عده قليلي برمي گردند» و احاديثي رجعت را مختص مؤمن محض و كافر محض مي دانند ـ در جمع اين احاديث، مي توان گفت: همه مؤمنان خالصي كه در مسير تكامل معنوي، با موانعي در زندگي روبه رو شده اند مانند كشته شدن و يا هر حادثه ديگري كه منجر به مرگ آن ها پيش از اجل حتمي شان باشد و يا با وجود حاكم ظالم تكامل آن ها ناتمام مانده، به اين جهان برمي گردند تا نتيجه عمر اولشان را درك كنند و از طريقي به سعادت نايل شوند. همچنين همه كافران خالصي كه علاوه بر كيفر خاص خود در رستاخيز، بايد مجازات هايي را در اين جهان ببينند، رجعت مي كنند. اما افراد ديگر رجعت نمي كنند.

جمع بندي

ـ رجعت از جمله حوادثي است كه در هنگامه ظهور حضرت مهدي(عليه السلام)اتفاق مي افتد; بازگشت گروهي از مؤمنان واقعي و عده اي از سردمداران كفر به دنيا. به اين بازگشت پيش از رستاخيز، «رجعت» گويند.

ـ رجعت يكي از اعتقادات مسلّم شيعه است.

ـ رجعت منحصر به برخي از صلحا و اشقياست، نه همه مردم.

ـ رجعت حتمي الوقوع است و شواهد و ادلّه اي عقلي و نقلي بر «ضرورت وقوع» و «امكان وقوع» آن اقامه شده است.

ـ رجعت، فاصله اش تا وقوع رستاخيز طولاني خواهد بود، در اين فاصله، عده اي از اولياي الهي حكومت مي كنند كه از جمله آن ها امام حسين(عليه السلام)است كه دوران حكومت آن حضرت طولاني خواهد بود.

ـ رجعت بازگشت و زنده شدن مجدد است، اما تناسخ نيست.

ـ رجعت جلوه اي كوچك از رستاخيز و قيامت كبراست.

پى نوشت ها

1ـ جعفر سبحاني، محاضرات في الالهيات، تلخيص علي ربّاني گلپايگاني، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، 1427ق، ص 615.

2ـ محمّدباقر مجلسي، بحارالانوار، بيروت، موسسة الوفاء، 1403ق، ج 53، ص 92.

3ـ جعفر سبحاني، پيشين، باب «براهين بطلان تناسخ»، ص 613، به نقل از: محمّدامين مصري، فجرالاسلام، ص 277.

4 و 5ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 121 / ص 105.

6ـ ابن منظور، لسان العرب، نشرادب الحوزه،1363،ج8، ص 114.

7 و 8 و 9ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 59 / ص 138 / ص 39.

10ـ همان، ج 53، ص 50، ح 23.

11ـ همان، ج 53، ص 52، ح 30.

12ـ همان، ج 53، ص 63.

13ـ محمّدرضا ضميري، تاريخچه رجعت، www.mouood.orgبخش «رجعت».

14ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، الميزان، بنياد علمي و فكري علّامه طباطبائي، ج 2، ترجمه محمّدتقي مصباح، ص 147.

15ـ محمّدباقرمجلسي، پيشين،ج53،ص40،ص52،67،72و105.

16ـ محمّدرضا ضميري، پيشين.

17ـ حميدالدين عبدالحميد آلوسي، تفسير روح المعاني، ج 20، ص 40.

18ـ شيخ حرّ عاملي، الايقاظ من الهجعة بالبرهان علي الرجعة، ترجمه احمد جنّتي، نويد، 1362. آقاي هاشم رسولي در مقدّمه، ص 3 قريب سي كتاب را، كه درباره اثبات رجعت و ردّ منكران رجعت نوشته شده، فهرست كرده است.

19ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ج 1 و 2 / جعفر سبحاني، پيشين، باب «براهين بطلان تناسخ»، ص 612ـ617 / مرتضي مطهري، مجموعه آثار، صدرا، ج 4 مباحث مربوط به معاد، ص 660.

20ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 63.

21ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ص 149.

22ـ محمّدحسين حسيني، معادشناسي، تهران، حكمت، 1407ق، ج 4، ص 115.

23ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 121.

24ـ همان، ج 53، ص 92 و 121.

25ـ همان، ج 53، ص 92، ح 100.

26ـ علي شيرواني، شرح مصطلحات فلسفي بداية الحكمة و نهاية الحكمة، قم، انتشارات اسلامي، ص 20 و 27.

27 و 28ـ همان، ص 27.

29ـ غلامحسين ابراهيمي ديناني، قواعد كلي فلسفي در فلسفه اسلامي، ج 1، ص 208.

30ـ جعفرسبحاني،منشورجاويد، سيدالشهداء،1369،ج9،ص71.

31ـ حميدالدين عبدالحميد آلوسي، پيشين، ج 20، ص 40.

32ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ج 2، ص 146.

33ـ حميدالدين عبدالحميد آلوسي، پيشين، ج 20، ص 42.

34ـ سيد مرتضي عسگري، نقش عايشه در تاريخ اسلام، بخش سوم / همو، افسانه عبداللّه بن سبأ، ص 274ـ278.

35ـ ملّاصدرا، الحكمة المتعاليه في الاسفار العقلية الاربعه، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1981، ج 9، ص 10.

36ـ همان، ج 9، ص 16.

37ـ همو، الشواهد الربوبيه، ترجمه و شرح جواد مصلح، چ دوم، تهران، سروش، 1375، ص 378.

38ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ج 1، ترجمه محمّدباقر موسوي همداني، ص 276.

39ـ همان، ج 2، ترجمه محمّدتقي مصباح، ص 147.

40ـ شيخ حرّ عاملي، پيشين، باب الثاني، ص 33.

41ـ همان، باب الثالث، ص 72ـ97.

42ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ترجمه محمّدباقر موسوي همداني، ج 15، ص 624.

43ـ همان، ص 623.

44ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 60، ح 49.

45ـ ناصر مكارم شيرازي و ديگران، تفسير نمونه، اسلاميه، ج 15، ص 547.

46ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 122.

47ـ شيخ عبّاس قمي، مفاتيح الجنان، مهرآفرين، زيارت «آل يس»، ص 965.

48ـ همان، «دعاي عهد»، ص 995.

49ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 122.

50ـ فضل بن حسن طبرسي، تفسير مجمع البيان، اسلاميه، جز 7ـ8، ص 235.

51ـ شيخ حرّ عاملي، پيشين، ص 34.

52ـ بسياري از قايلان به حجيّت خبر واحد، اجماع منقول را حجت مي دانند و دليلشان اين است كه اجماع منقول از مصاديق خبر واحد است و لاجرم، هر دليلي آن را معتبر قرار داده، بر اعتبار حجيت اجماع نيز دلالت دارد. (آخوند خراساني، كفاية الاصول، ج 2، ص 68و69.)

53ـ محمّدحسين مظفّر، اصول فقه، ج 2، ص 9.

54ـ محمّدحسين حسيني، پيشين، ج 3، ص 28.

55ـ همان، ج 4، ص 16.

56ـ سيد محمّدحسين طباطبائي، پيشين، ج 1، ترجمه محمّدباقر موسوي همداني، پاورقي ص 276.

57ـ همان، ج 2، ترجمه محمّدتقي مصباح، ص 147.

58ـ محمّدباقر مجلسي، پيشين، ج 53، ص 126 و 127.

59 و 60 و 61ـ همان، ج 53، ص 95 / ص 64 / ص 67.

62ـ شيح حرّ عاملي، پيشين، ص 272.